

## بر شانه‌غول‌ها ایستاده‌ایم

گفت‌وگو با: عبدالکریم سروش

ضمیمه اعتماد، ش ۱۹۰۳، ۱۳۸۷/۱۲/۱۳

**چکیده:** آقای سروش در این گفت‌وگو بر این نکته تأکید می‌کنند که هر ترجمه‌ای تفسیر است و برخوردار از پیش‌فرض. در متون مقدس باید یکی از پیش‌فرض‌ها این باشد که با زبان عرفی سخن رفته است، نه با زبان تخصصی. از نظر ایشان ترجمه قرآن کریم پس از انقلاب پیشرفت زیادی کرده است.

○ پیش‌فرض‌هایی که ترجمه قرآن و به طور کلی متون مقدس را امکان‌پذیر می‌سازند چیست؟

● هیچ مترجمی مخصوصاً مترجم متن‌های مقدس و کلاسیک و مهم نمی‌تواند بدون پیش‌فرض ترجمه را آغاز کند. غرض از پیش‌فرض در اینجا صرف اطلاعات زبانی نیست. داشتن پیش‌فرض، مطلب دیگری است و آن نگاهی است که مترجم به متن دارد و رأیی که درباره زبان دارد. در مورد قرآن فی‌المثل مترجم باید پیشاپیش برای خود معلوم کرده و داوری کرده باشد که آیا زبان قرآن یک زبان عرفی است یا زبان فنی. منظور من از زبان فنی مثلاً زبان حقوقی، فلسفی و علمی است. من معتقدم که در ترجمه قرآن باید پیش‌فرض مترجم این باشد که زبان یک زبان عرفی است. و پیامبر یا خداوند به زبان متخصصان سخن نگفته. و اصطلاحات فلسفی، حقوقی و... به کار نبرده. و مخصوصاً کلمه حق در قرآن به معنای حقوقی آن به کار نرفته است.

زبان عرفی می‌تواند شامل مبالغه، مجاز، ضرب‌المثل، تلمیحات و اشارات به گفته‌های

دیگران باشد. شامل فنون بلاغی و بازی های زبانی و شیوه های خطایی باشد و همه اینها به خوبی در قرآن یافت می شود. شما هیچ گاه در یک کتاب فلسفی اشاره به یک ضرب المثل را نمی بینید. در زبان فارسی من دو ترجمه خوب را در درون پس از انقلاب می شناسم که به این شرط حقاً و فاکرده اند؛ یکی ترجمه آقای بهاء الدین خرمشاهی و دیگری عبدالمحمد آیتی.

○ اگر زبان کتاب مقدس را امری عرضی بدانیم، محدودیت های زبانی بر مضمون الهی نازل بر قلب رسول چیست؟

● من عرضی را در مقابل ذاتی به کار برده ام، آن هم نه به مفهوم ارسطویی کلمه، بلکه به معنایی که خودم در مقاله «ذاتی و عرضی در ادیان» آورده ام. غرض از «عرضی» یعنی آن چیزهایی که اینک هستند، ولی می توانستند نباشند و غرض از «ذاتی» یعنی آن چیزهایی که هستند و نمی توانستند نباشند. بسیاری از چیزها را در قرآن داریم که عرضی به معنایی که گفتم هستند. یعنی می توانستند آن گونه نباشند و چیز دیگری به جای آنها بنشیند؛ مثل ذکر جنگ ها. اگر جنگ هایی که در زمان پیامبر واقع شد، واقع نمی شد یا به گونه دیگری واقع می شد، نقل ها و حوادث دیگری در قرآن می آمد. در صدر عرضیات زبان قرآن است که زبان عربی است. اما این عرضی بودن به معنای غیر مهم بودن نیست. حالا که زبان قرآن عربی و عرضی است، البته مهم است و باید نهایت کوشش مان را در درک این زبان و نشان دادن آن در جای خود داشته باشیم. بسیاری گمان می کنند که با ترجمه کردن، ما همیشه چیزی را از دست می دهیم. این حرف درست است اما بدون تکمله ای کامل نیست و آن این است که ما در ترجمه چیزهایی هم به دست می آوریم و این نکته دوم بسیار مهم است. به علاوه گاهی در زبان اصلی، مطلبی به نحو مبهم و پیچیده و تو در تو و تیره بیان شده، اما مترجم می تواند برای مفهوم کردن آن در زبان دیگر، از فنونی استفاده کند که آن غموض و تیرگی را از بین ببرد.

من معتقدم ما فارسی زبانان باید آشنایی مان را با قرآن فارسی بیشتر کنیم. حتی ادعای من بالاتر از این است، ما اگر از ابتدای آشنایی با اسلام (از سیزده قرن پیش) قرآن را به فارسی می خواندیم، اسلام ما متفاوت بود با اسلامی که امروز داریم.

○ اگر معتقد به رهیافتی تاریخی به قرآن باشیم، آیا می توانیم خطا پذیری معرفت دینی را به قرآن نیز بسط دهیم؟

● معرفت دینی که قطعاً خطا دارد. گاه در قرآن مشاهده می شود که پاره هایی از ظواهر آیات قرآنی با معارف بشری تعارض دارد؛ کسانی از گذشته های دور مانند زمخشری در تفسیر

خودش و جمع کثیری از معتزله و در جهان جدید کسانی چون دوست عزیز ما جناب آقای خرمشاهی و پاره‌ای از مفسران عرب معتقدند که این خطاها در قرآن هست، اما از باب همگامی و همراهی با مردمان جاهل دورانی است که قرآن در آن زمان نازل شده است. این یک نوع تحلیل است. کسان دیگری هستند که معتقدند که به هیچ وجه چنین نیست و این تعارض ظواهر فقط ظاهری است و اگر به عمق معنا برویم، می‌توانیم رفع تعارض کنیم. کسانی معتقدند که برای رفع تعارض باید به تأویل دست ببریم، چنان که مرحوم طباطبائی<sup>ع</sup> چنین می‌کردند. کسان دیگری معتقدند که این تعارض‌ها وجود دارد و غیر قابل انکار است، ولی اساساً چون قرآن کتابی علمی یا فلسفی نیست، آنها را نباید مهم شمارد و پیام قرآن در جای دیگری است و به تعبیر مفسرین «خذ غایات و اترک مبادی» یعنی به مقدمات توجه نکنید و به مراد توجه کنید.

○ از آنجا که مترجم باید با نویسنده یک اثر در عرصه‌هایی چون زمان، مکان، فرهنگ و... هم افق باشد، آیا این به معنی دخالت دادن عقاید کلامی مترجم در ترجمه نیست؟

● مسلماً همین‌طور است و این هیچ عیبی نیست، عیب آنجاست که شخص نقادانه عمل نکند. تمام تفسیرها تفسیر به رأی است، ولی معنای این حرف این نیست که تمام تفسیرها درست‌اند، چرا که تمام رأی‌ها درست نیستند. ابتدا مترجم باید آراء پیشین خودش را تنقیح کند و آن‌گاه با یک ذهن پر و آگاه از درونمایه خود وارد عرصه تفسیر شود. آنهایی که می‌گویند ذهن خود را خالی کرده‌اند به واقع خالی نکرده‌اند، بلکه از پر بودنش آگاهی ندارند. چگونه می‌شود آدمی با ذهن کاملاً خالی وارد تفسیر قرآن شود؟!

اما باید تحمیل بر قرآن نکنیم. علم تفسیر مانند هر علم دیگری، یک علم جمعی است. حرف‌های من یک رأی است. علم تفسیر در واقع، مجموع اجتهاداتی است که مفسران می‌کنند. لذا از این نباید ترسید که مفسران پیش فرض‌هایی دارند، از این باید ترسید که رأی یک مفسر مساوی با کل علم تفسیر شمرده بشود یا باب تفسیر جمعی بسته شود. همین که باب را باز بگذاریم تا کسانی که تخصص لازم را دارند وارد این عرصه بشوند و رأی خودشان را عرضه کنند، رفته رفته ما به کمال مطلوب نزدیک می‌شویم. آراء شاذ و نامقبول رفته رفته تراشیده می‌شوند و به کناری افکنده می‌شوند. در ترجمه هم همین‌طور است.

○ از دیدگاه شما آیا مترجم یک کتاب مقدس باید به آن اعتقاد داشته باشد؟ آیا تدین و اعتقاد مترجم یک متن مقدس تأثیری در ترجمه او دارد؟

● مسلماً تأثیر می‌گذارد. خواندن قرآن، فهمیدن، ترجمه و تفسیر قرآن هیچ کدام متوقف بر این نیست که کسی لزوماً ایمان و اعتقاد به پیامبر اسلام ﷺ و خدای او داشته باشد. اما وقتی که این ایمان در میان آمد، تفاوت‌هایی در امر ترجمه و تفسیر پیدا خواهد شد. قرآن می‌گوید که در آن هیچ اختلاف و تناقضی نیست، حال آنکه یک نفر که به قرآن ایمان دارد، مسلماً در مقام تفسیر خواهد کوشید که اگر تناقضی ببیند رفع تناقض کند. اما یک غیر معتقد بسیار راحت می‌تواند تناقض‌هایی را در قرآن نشان داده و حتی آنها را دلیل بر بطلان این کتب بگیرد.

علم تفسیر علمی جمعی و جاری است و هم مؤمنان و هم غیر مؤمنان می‌توانند به آن روی بیاورند و در آن زمینه تولید معرفت کنند. لذا تفسیر مؤمنانه داریم و تفسیر غیر مؤمنانه نیز داریم. اتفاقاً به نظر من مؤمنان باید به تفسیرهای غیر مؤمنانه هم توجه کنند. چون آنان چیزهایی می‌بینند که عاشقان نمی‌بینند.

○ چه مسائل و پارامترهایی در آیات متشابه قرآن باید مورد توجه قرار بگیرند؟

● بعضی‌ها معتقدند که یک دسته از آیات به صورت متشابه نازل شده‌اند و دسته‌ای دیگر از آیات نیز به صورت محکم نازل شده. من حقیقتاً چنین تصویری و چنین درکی از مسئله ندارم. من معتقدم که محکم و متشابه در جریان فهم قرآن پدید می‌آید؛ یعنی وقتی که من شروع به فهمیدن این متن می‌کنم، برای من پاره‌ای از آیات متشابه می‌شوند و پاره‌ای از آیات محکم. در قرون مختلف محکومات و متشابهات جای خود را با هم عوض کرده‌اند و اصلاً این تنها قرآن نیست که محکم و متشابه دارد؛ محکم و متشابه متعلق به پروسه فهمیدن است نه اینکه پیشاپیش و قبل از فهمیدن در قرآن نهاده شده باشد و علامت داشته باشند. و البته آن سخن قرآنی بهترین راهنماست که متشابهات را با ارجاع به محکومات باید فهمید. این یک حکم عام است که در فهم متون هم به کار می‌رود.

○ سیر ترجمه‌های قرآن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا معتقد هستید مکاتبی در ترجمه قرآن وجود داشته است؟

● اینکه مکاتبی در ترجمه قرآن دست کم در ایران وجود داشته باشد من چنین چیزی را نمی‌بینم. اولین ترجمه قرآنی که با آن آشنا شدم ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای بود.

بعد از انقلاب، از بهترین ترجمه‌هایی که منتشر شد، یکی ترجمه آقای آیتی است. روانی این ترجمه و دقتی که در آن است، حقیقتاً نظر مرا جلب کرد. ترجمه‌های دیگری هم هستند، ترجمه آقای امامی، خواجه‌وی، فولادوند، جلال‌الدین فارسی، جلال‌الدین مجتبوی و پاره‌ای

دیگر از ترجمه‌هایی که شاید اکنون به خاطر نیاورم، اینها همه خوب بوده‌اند و وجوه نیکویی دارند. اما از میان این همه ترجمه (که گمان می‌کنم پاره‌ای دیگر هم در راه است) من حقیقتاً دو ترجمه را پسندیدم. یکی ترجمه آقای آیتی است و دیگری ترجمه جناب خر مشاهی.

○ اگر ترجمه خود تفسیری از کلام نویسنده است، جایگاه و تعریف واقعی ترجمه در مورد متون مقدس که دارای پیچیدگی‌های کلامی هستند چیست؟

● ترجمه تفسیر مختصر است. و هر تفسیری یک ترجمه مفصل است. در تفسیر شما سعی می‌کنید پاره‌های مختلف یک متن را کنار هم بگذارید، یعنی آنچه را که در ترجمه به طور خلاصه و (گاهی ناآگاهانه) به دست خواننده می‌دهید، در تفسیر باز می‌کنید. بحث از اینکه الله کیست یک بحث تفسیری است که مفسر انجام می‌دهد، ولی ترجمه الله به خدا، کار مترجم است.

○ به لحاظ زیبایی شناختی آیا قرآن را دارای ساخت اعجاز‌آمیز می‌دانید؟

● قرآن البته یک کتاب کلاسیک بسیار زیبا است، این یک بحث کلامی است که متکلمان ثابت کنند که آیا زیبایی قرآن و فصاحتش به حد اعجاز می‌رسد یا نه. اما حتی برای کسانی که قایل به اعجاز قرآن نیستند یا مسلمان نیستند قرآن کتابی است در حد اعلا بلاغت.

اهمیت آن وقتی بیشتر می‌شود که بدانیم که کسی آن را آورده و بر زبان کسی جاری شده که امی بوده و به مکتب نرفته است. و این است که قرآن را معجزه می‌کند، یعنی چنان کتابی از چنین شخص امی، البته امر شگفت‌آور و عجیبی است و به زبان دینی یک معجزه است.

جوانان را توصیه می‌کنم به خواندن بیشتر قرآن خصوصاً ترجمه‌های فارسی قرآن. این ترجمه‌های فارسی اکنون در بین ما نعمتی است عظیم و سهول‌القدر. یک بار خانمی در آمریکا به من گفت: من از نماز خواندن به عربی هیچ لذتی نمی‌برم و درکی ندارم و دیگر ادامه نمی‌دهم. من گفتم: بسیار خوب به همان زبان که درک می‌کنی نماز را بگذار ولی ذکر خدا را فرو نگذار.

می‌دانم که کسانی مردم را از نزدیک شدن به قرآن می‌ترسانند و قرآن را کتاب بسیار پیچیده و غریبی نشان می‌دهند و چنین وانمود می‌کنند که فقط فیلسوفان، فقیهان و عارفان آن را می‌فهمند و دیگران باید هراسناک باشند مبادا اشتباه کنند و مرتکب گناه شوند، من عرض کنم که این واهمه‌ها و هراس‌ها، همه نابخاست. قرآن به زبان همگان و برای همگان است. همین مردمان کوچک و خیابان که مشتاق یافتن حقیقت‌اند، باید از هر راهی و از هر روزنه‌ای

که هست به سوی حقیقت بشتابند و این ترجمه‌های قرآن از این نظر فوق‌العاده مبارک‌اند و باید مورد استقبال نسل جوان قرار گیرند. هیچ کس نترسد که مبادا قرآن را غلط بفهمد چرا که گفتم فهم یک امر جمعی است. اگر اجازه داده شود که همگان به فهم قرآن روی بیاورند و این فهم‌های درست و نادرست یکدیگر را تعدیل خواهند کرد و هر کس هم مستقلاً و فرداً پاسخ‌گوی خدا خواهد بود.

## ● اشاره

های صادق

۱. آقای سروش در ابتدای بحث به نکته درستی اشاره کرده‌اند که گاه از آن غفلت می‌شود و آن عرفی بودن زبان قرآن و همه متون مقدس است. این متون برای ارتباط با همه مردم آمده است و فهم آن برای گروهی خاص نیست. بنابراین، نباید زبان آن را ویژه متخصصان علوم و دانش‌های خاص دانست. بر همین اساس نباید در تفسیر یا ترجمه آن کلمات را بر معانی تخصصی فلسفی یا مفاهیم تخصصی علوم تجربی حمل کرد. همچنین باید دانست که بر این اساس تحولات نظری در علوم مختلف سبب نمی‌شود که معانی کلمات این متون مقدس تغییر یابند.

۲. نکته درست دیگری که در این گفت و گو بیان شده، این است که هرچند مفسر و مترجم خالی از پیش‌فرض نیست، «اما باید بر قرآن تحمل نکنیم».

۳. از دو نکته پیش‌گفته نتیجه می‌شود که نظریه‌ای که ایشان در دهه شصت با عنوان «نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت» مطرح کردند، مقرون به صحت نیست (دست کم بخش‌های مهمی از آن چنین است). آقای سروش مدعی بودند که تحول نظریه‌های علوم تجربی موجب تحول معنای کلمات قرآنی می‌شود و مثال خورشید را می‌زدند که بر اثر تغییر نظریه زمین مرکزی به خورشید مرکزی معنای آن نیز تغییر کرد. همان زمان برخی از دانشمندان با نظر ایشان مخالفت کردند و گفتند که تغییر نظریه‌ها دخالتی در معنا ندارد؛ زیرا زبان و معنای کلمات امری عرفی است، نه تخصصی. در نقدهای به عمل آمده از نظریه قبض و بسط بر این نکته نیز تأکید شده است. اما آن زمان آقای سروش این مطلب را نمی‌پذیرفتند و تأکید داشتند که تحول نظریه در تحول معنا دخیل است و توصیه می‌کردند که مفسران دین باید برای فهم بهتر دین، ابتدا علوم تجربی را بیاموزند، سپس با تکیه بر آرا و نظریات مطرح در این علوم به تفسیر قرآن بپردازند. این کار همان تحمیلی است که در اینجا به درستی از آن پرهیز می‌دهند. این تغییر نظر، اگر درست باشد، امری مبارک است. ۴. این مطلب که گاهی ترجمه می‌تواند ابهام زبان اصلی را از میان ببرد و روشن‌تر از متن اصلی مقصود متکلم را بیان کند، درست است و در متون عادی اتفاق می‌افتد. اما باید

بازتاب اندیشه ۱۰۹۱۱۴

۱۶  
بر شانه  
غول‌ها  
ایستاده‌ایم

توجه داشت که اولاً، در متون عادی این امر به صورت اکثری پیش نمی‌آید، بلکه گاهی اوقات چنین می‌شود. ثانیاً، در متون بلاغی و ادبی آنچه از دست می‌رود، به مراتب بیشتر از چیزی است که به دست می‌آید. ثالثاً، در متنی مانند قرآن که معجزه بلاغت است، این امر به غایت اندک است؛ زیرا چنان که اشاره شد قرآن به اعتراف مؤمن و کافر، در حد اعلای بلاغت است و یک ویژگی مهم متن بلیغ آن است که سخن خود را بی‌ابهام و روشن بیان می‌کند. بنابراین، مترجم نمی‌تواند بر روشنی متن بیفزاید و تنها باید تلاش کند از روشنی آن تا حد امکان نگاهداری کند. در عین حال گاه تنگناهای زبانی و مسائل ساختاری مشکلاتی را در یک زبان می‌آفریند که در زبان دیگر وجود ندارد. به عنوان مثال ساختار زبان عربی مانند اغلب زبان‌های اروپایی، اشیای مختلف را به مذکر و مؤنث تقسیم می‌کند و برای اشاره به آنها از ضمیرها و اسم‌های اشاره مذکر و مؤنث استفاده می‌کند. حال اگر موجودی یافت شد که نه مذکر بود و نه مؤنث، در اشاره به آن مشکل دارد و مجبور است از الفاظ مذکر یا مؤنث استفاده کند. در زمان‌های گذشته در همه زبان‌هایی که چنین ساختاری داشتند، از الفاظ مذکر استفاده کرده‌اند و اینک به دلیل رواج تفکرات فمینیستی یا از الفاظ مؤنث استفاده می‌کنند یا هر دو را به کار می‌برند. اما زبان فارسی این امتیاز را دارد که ضمائر و اسم‌های اشاره‌اش خنثی است و برای مذکر و مؤنث به یکسان استفاده می‌شود. این زبان در اطلاق بر خداوند و موجودات ماورای طبیعی مانند فرشتگان بهتر می‌تواند مذکر یا مؤنث نبودن آنها را بیان کند. اما چنان که اشاره شد، این موارد بسیار اندک است. همواره در ترجمه چیزهایی از دست می‌رود و لااقل خلوت و زیبایی زبان اصلی منتقل نمی‌شود.

۵. بر اساس آنچه در بند قبل گذشت، توصیه به اینکه به جای خواندن قرآن ترجمه آن خوانده شود، توصیه‌ای کامل نیست. بهتر است توصیه شود که هم خود قرآن خوانده شود و هم ترجمه‌اش. بهتر از آن، این است که زبان عربی به درستی آموخته شود که خود افراد بتوانند از شیرینی و زیبایی قرآن بهره‌مند گردند و مستقیماً با کلام خداوند ارتباط برقرار کنند. لازمه این کار، تغییر اساسی در نظام آموزش زبان عربی در کشور است که در حال حاضر متأسفانه نه تنها رغبت‌انگیز نیست، بلکه دانش‌آموزان را از پی‌گیری آموختن زبان عربی گریزان می‌کند.

۶. اما توصیه آقای سروش به خواندن نماز به زبان فارسی، افزون بر آنکه مورد تأیید هیچ مجتهدی نیست و مجوزی در شریعت برای آن وجود ندارد، کارشناسانه هم نیست. خواندن نماز به زبانی غیر از عربی موجب بیگانگی مسلمانان با یکدیگر می‌شود. همچنین بیگانگی آنان را با متن مقدس قرآن و کلام خداوند تشدید می‌کند. بهتر بود به آن خانم محترم می‌گفتند که آموختن معنای دوازده آیه قرآن (هفت آیه سوره حمد و پنج آیه سوره توحید) آن قدر سخت نیست که نتوانی بیاموزی. این کار را می‌توان در نیم ساعت انجام داد، سپس برای یک عمر با فهم معنای نماز آن را به عربی خواند. البته به هنگامی که ما

می‌خواهیم با خدا سخن بگوییم (در قنوت و به هنگام دعا) مجاز هستیم به هر زبان که می‌خواهیم و درک می‌کنیم با او سخن بگوییم. اما هنگامی که قرار است به کلام خداوند (حمد و سوره) گوش فرا دهیم، باید آنچنان که او آن را نازل کرده بشنویم. برای فهم و درک بهتر آن نیز می‌توان از تفسیر کمک گرفت. با چند ساعت کار می‌توان به درک نسبتاً عمیق همه انکار نماز دست یافت.

۷. در مورد فهم قرآن کسی مردم را از تلاش برای فهم آن منع نکرده است، بلکه بر عکس همواره بر فهم آن نیز تأکید رفته است. اینکه آقای سروش مدعی شده‌اند که «کسانی مردم را از نزدیک شدن به قرآن می‌ترسانند و...» معلوم نیست این کسان کجایند و چه افرادی هستند و در کدام کتاب چنین توصیه‌ای کرده‌اند. آنچه از علمای اسلام اطلاع داریم توصیه‌ی اکید به قرائت قرآن همراه با تدبر در معانی آن است.

۸. در مورد جمعی بودن علم تفسیر نیز دو مطلب باید از یکدیگر باز شناخته شود. اول اینکه علم تفسیر در طول تاریخ، همانند هر علم دیگری تکامل یافته است و مفسران بعدی بر تجربه‌های مفسران قبلی تکیه کرده‌اند و به قول نیوتن «بر شانه غول‌ها ایستاده‌اند». به این معنا تفسیر یک علم جمعی است. اما از این مطلب نتیجه نمی‌شود که فهم نیز یک کار جمعی است. بلکه برعکس، فهم یک کار کاملاً فردی است که در درون فرد اتفاق می‌افتد. کارهای دیگران مقدمه فهم واقع می‌شود، اما خود فهم کاری است که در ذهن و ضمیر فرد واقع می‌گردد. بنابراین، این گفته آقای سروش را نمی‌توان پذیرفت که «فهم یک امر جمعی است». باید از این مغالطه پرهیز کرد که بخواهیم از تراکم تجربه‌های عالمان یک رشته نتیجه بگیریم که فهم مقوله‌ای جمعی است. تراکم تجربه‌ها می‌تواند زمینه‌ساز فهمی جدید باشد، اما خود فهم مقوله‌ای فردی است. نشانه‌ی فردی بودن فهم آن است که هنگامی که این تجربه‌های متراکم را در برابر افراد مختلف قرار می‌دهیم، با توجه به تفاوت‌های فردی آنان، فهم‌های متفاوت به دست می‌آوردند. برخی اصلاً نمی‌توانند بفهمند و برخی خوب می‌فهمند. برخی سریع درک می‌کنند و برخی دیر. اینها همه نشان از آن دارند که فهم مقوله‌ای فردی است و به تفاوت افراد متفاوت می‌شود. البته شاید مقصود آقای سروش هم این نبوده که خود فهم را مقوله‌ای جمعی به حساب آورند، هرچند عبارت ایشان موهم همین معناست.